



بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

از جمیع کتب فهرست شده است
۱۳۰۲



تواریخ جاده عالم کرد

کتابخانه مجلس شورای ملی	تاریخ ثبت شد ۱۳۸۱
اسم کتاب فصلنامه تاریخی مؤلف موضوع تألیف تألیف	۲۲۲۸
شماره قفسه ۱۳۵۶۱	۲۲۲۸

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----

۲۲۲۸



بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

از جمیع کتب این فهرست
مجلس شورای ملی
مؤسسه ۱۳۰۲



بازرسی شد
۱۳۴۰

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
مؤسسه ۱۳۰۲
شماره دفتر ۱۳۵۹۱
۲۲۲۳۸

کتاب: مشاعر و آثار
مؤلف: غرضی اراکانی
موضوع: کلیات

بازرسی شد
۱۳۸۱

نسخه فهرست شده
۲۲۲۸

کتاب قلاد الادل در هدایت برتیا
شرح بر جامع الحکایا است

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بقیاس خداوندی است که عبادان را طیب و هموار نمود و ایشان را بر مقت
حرم و مشرب ساخت و از سایر خلق متمایز گردانید و صلوات بر پیغمبر و آله و هادی و نور
رهاست و بر الیها را که طریقه ولایت را پیورده اند و سالک طریقه عبودیت و اقی و طهارت
گردانیدند **و بعد** چنین گوید بنده محتاج بر درگاه کرامت حق غلام ضامن مرحوم ملا
محمد ولی را که فاسق سابق بوده و عالم شرعی و انصاف را از جهالت غلبه بر مولی علیه الصلوة
و السلام بغیر و محضرت چنانکه تفصیل از ایشان میروید در خانه کتاب که **آثار** باید تفسیر
شود که در کنار جلوه او و متکرر من و نامور مجتهد و علمای است پس میگویم نظر باینکه بی تردید
انسان در مظاهر و مشارب و ملاجس و مناکیح و سایر مضارب محتاج اند به مجبور و در حلیه منافع مجبور
و دفع مضار مجبور و مضطر و طالب به ثبات عقلی با صفا و وضوح این مقدمه بر اهل علم و عدل پس
مستقر اند بر تحصیل معارف و معاملات با امثال خود و این مطلب تفریق است و واضح بعین عیان
و چون اغراض ایشان در اینها محبت ظن انحصار در هر دو یا علم یا شرع است پس تعلیل و تعالیب
دو آنها حاصل است و این موجب نزاع و شقاق و مخارقات و جدالات بالافتقار و عدم دفع این
عائله مستلزم فناء فضل بی ادبی انسان است که مقصود از وجود و ایجاد ارباب است پس باید ساسی
و نبیسی و مقولان قرائین از جهت این در الف به جناب اقدس الهی معین شود که خلق باقی با نظام
معالم با نظام باشد و اگر در زمین از جانب اقدس الهی اوقوف باشد پس در خلقت او با
این اقتضا و اساس لازم آید و نقص و ایراد مستلزم نظر لغو معیشت در وضع بدیع و خلق
منفع و فعل منفع بر وجهی که در غایت انصاف و تشبیه است و این بر فرض است که ثبات عقل

و این

و ابیات و اخبار و ارمه از رسول علیه و علی السلام و اهل بیت طهر و اقول علاوه بر احاسن
طهر این جمله باینکه اهل ادراک و عقل و چون از ساسی و نبیسی و ناظم بر وجه تائید
در ظاهر اعیان متقی و در پرده غیب تحقیق لهذا با تاثل بر وجه و محبت ان شد و محبت
مصلحتی که حد است و فساد که مترتب بر ظهور حضرت است که از خطیبه تقریر و جزیر تحریر
بیز است و اکثر عقول انرا در ان که نشان مزایا و فساد تا صر و از بیان جمله عدل از ان
نا تراست که این اختصای این زمان نادر بلکه در اکثر ام سالکین طریقه ستم بوده و در
غیبت تحت ایشان و حرمان اکثر مردم از ادراک فیض هدایت ایشان پس در این محبت
انقطاع اخبار ایشان و غیبت در نظم فتنه و در مقصود اصل در خلقت قصود هم میرسد لهذا
ایشان توانی و دلائی بر خود بر غیر قرار داده اند از جمله اخبار و علماء اخبار و تقییم الله
تعالی فیهم فادام الفلک القدار و چون ایشان بسبب غلبه سلاطین متقدمین و دشمنی
از ابرو شیخ سالکین مقهورین و محذوبین بوده اند لهذا خداوند عالم از برای انتظام و بقای
صلوایم از مملکت و امر هر که را که صلاح و فساد باین در هر عالم ایقام فائز گردانید و او را
مفتخر باین مرتبه علیه و ملکش باین البتة مستیتر ساخته و هر که را از مملکت متناجرین و امر
مناجرین که اصل حال عباد و مرتب میراب رسد داشته از ادعایان تخلک فخلعت اجناب
و از قضاء گردانید و او را مع ذلك ماصد ساخته با تبعای شرع منیر و اعتدال کالیف از جلیل
و حقیر و لوقوم عوج و حیر هر گیر و ادراک الحیف و اغاثه ضعیف و شریک و انصاف
و انظار ارباب تکلف و اعتدال و الاخلاص حجت بر این تمام نگردانید خواهد بود و از ادعای
تکلیف و در حلیه معقولات بیرون خواهد بود و باین نظم عالم و اساس عین بلام و ناظم و نظم
خواهد بود پس باید که ناظم عالمی که در تحقیق بدلا اضطراریت از برای نظم حقیقی و
سائن ترانی حاجت بر طریقه شرعی باشد تا درغ کشا و منافع مایه خلق نماید و عارف
بتدیرات که صلاح عاشر ناسر دانت باشد و همچنین متفطن عزایا و فائز که باعث حفظ نفس
نفیس خود بخصوص دانت و الا با نظم عام و بعد نظم خاص الکیه صورت نخواهد بود برت

امید که وقت ظهور دولت ظهور
 باد و علم در اهل بیت ظاهر شود که رسیدن اهل بیت است و کسی که اصل جنت از جنت است
 شدن است بوجه در اجماع جنت از کثرت و میر جلاست و نیز از اسناد دعای این و بیعت معقول است
 است انشاء الله بقیه الله العالیة اماله و یقول فی انشا نیام آمله و چون از حج کثیر و حج
 غفیر از علم اخیار و ثقات برابر حسن صاحب و حاصل معارف غنی را شنیده ام که طبقه جلای
 تقوا لازم احترام و سادات اهل کرام معراج استند اند و اکرام ایشان اکرام خداوند تبارک و تعالی
 در سوره اعراف ص ۱۲۸ علیه السلام است و اینست لهذا از این جهت بر ائمه اطهار و سادات
 و فقها و ولایه و عزت و جلالت صفات انجمن خیرات و معارف و ثبات و اصل و ملت و معارف و آلات
 و حسن حالات و محتوی بر آثار جلالت و معارف لازم و مقتضی است و نیز که سکر و شکر و مخلوق
 فی الحقیقه سکر انعام خالق است و سکر و شکر و معارف و ثبات و کلام ان سبب بخت و قتل احیاء
 است امید که خدا ایشان را از کائنات امان و عمارت عاقلان و محافظت نماید و ایشان را
 با انواع ترقیات و مدارج اماله و ثبات خود برساند و خاتم امور او را نصیب و معرفت نبوی
 گرداند و خدا ایشان را معقولی الاصول و اعاد و کثیرا معقولی الزهری نماید و امید
 که خدا بقیه الله العالیة و سادات و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 برین یاقوتی و ثبات احوال ایشان و نگارند که کاشکان ان برین برستان ظلم کنند و
 بدقائق حوادث و طواریق سائنات واری کنند و سراج و انوار جناب بری هست که
 هرگاه دقتی که دارند بر یابند کنند با انواع مدارج ترقیات و مستوفی طریق تفصیلات
 برسند و ذرات ایشان را از عاقلات و صنف طواریق بلیات محروس بوده باشند
 و نظر بصف این طبقه داعین که در همان غیبت امام خرد در غایت استیصال و انگار
 احوالند و در اتفاق تفکات عجز و بلا و عاقلان ان برین خود اند و دائم مصلح
 باعبا و شریعت و ناظم اسرار رسالت و علم طریقتند و با بر خیز اجتهاد و تبیین و تشریح
 عباد مشغولند باید بقرع غلبه متکلمه نظر ملاطفت خود را از ایشان دریغ ندارند

و در حقیقت اهل و انشا از این جماعت که نواب اختیارند کثیر ذریه و وفایت بذل و جود خود را نمود
 ندارند و با انواع عنایات خود و مخصوص مضطربین ایشان و باعانت بذل احوال و مراقبت ایشان
 در سایر احوال اشتغال دارند و بکفلی با ایشان نظر حقارت و اقدام بر تحقیر و جباریت
 بر تحقیر ایشان نکنند زیرا که شیخ و مریدان و اولاد و اصحاب صلوات الله علیه و الثنا
 چنین بوده و در سبب فقر اگر ایشان منقول نبوده اند و خدا بخاسته حرف ناملازم ایشان
 را ازین و با طواری غیر مجرعه با ایشان رفتار نهند و موجب استحقاق شریعت بلکه تحقیر صاحب
 ایشان بمنزله ارتداد و خروج از نظم اهل مدد است امید که خدا که از انوار و اوقات و خصوص
 از تبارخ احوال در جمیع احوال نگاه داری نماید و بخت و احوال و علیهم صلوات الله علیه و الثنا
 علی الموال و سادات ائمه اربعین را برین که طبقه احوال و تحقیق نواب ائمه اطهارند و دولت
 فی الحقیقه از ائمه اخیر بوده و در غیبت اختیار ان با نوابان ایشان است و ایشان ابدال حقیقه
 اند و دیگران ابدالند بر سبیل معارف بلکه بقر و غلبه و بیای از حقوق احوال بدست ایشان باید
 برسد و اگر کسی ایشان بذل کند منقذ ایشان نهد زیرا که این الله است از حقوق
 بسیار و قطره ایشان از مجاری و اگر حقوق ایشان در این زمان محض بر ایشان را مانند
 عنهم مضطربین نموده اند و معوقات برانها و بر مدار برانها احبط نموده اند و انرا بعین
 خالصه نام کرده اند و بیان از ایشان در کثرات و باقی بقدر وفایت بکنند و بهر حق
 که بگویند و خواهند سخن بگویند یکی از برتر یا جبر برانها اقدام نموده ایشان بخرین مانند
 اند و خلاصه ایشان را بفرج ال محمد عجل کرداند و از اسرار و وفایت و مستند
 بحق حبه الله فی ارضه و بقیته و ولاده امین بار بر عالمین و حقیر که بدینا
 بدان که از چند کلمه است که معلق گردانید ام برکتا به معرفت جمیع الحکایات و در حین شرف
 ان و از اسرار معنی نموده ام و یستلزم الالهی هر چه در این است برکت جامع الحکایات و طریقه
 حاضر این کتاب است که هر کجا بقیه نبیند بعد از ان هر چه بخاطر برسد بروج استیصال بران
 منوال انما میده تا خوانند ان کتاب هر چند بیشتر کرده و از برکت فیض دعای ایشان عالم

که از جمله ائمه اطهار است
 و از ان که در وقت ظهور
 ظاهر خواهند شد
 و از ان که در وقت ظهور
 ظاهر خواهند شد

۷ انداج مافری و سره زان خضر شود و چنانکه طریقه را ایست کرد و این کتاب کلام او را اول نقل کنیم
 و من بعد بعنوان عبارت جامع مختصر آنچه بر او می رسد ایشان می رود **کتاب** آنچه در اول کتاب بیان ذکر کرد
 از ترغیب علماء سیر و لیار و بیان حضرت انوار مکنون در کتاب و مضامین که در اول بیان شد
 لهذا آثار انوار سیر را اینجا ذکر می نمایم و من بعد آنچه طریقه سلوک بر وجه حقیقت است ذکر می نمایم تا
 آنکه از هر دو طریقه محرم نیاشی و از هر دو مستفیض گردی **پس** میگویم که در این کتاب بعد از حمد
 و صلوة ذکر کرده این کلام را **آقا محمد** بن ابی طالب بن اسعد الله فی الدارین که بعد از
 تکرار قرآن عظیم و تراویح احادیث رسول کریم واجب لازم است خواندن حکایات سیرت انبیاء
 و روایات سلوک اولیاء و صالح باصفاء مصطفی این کتاب و مرتب این ارباب **نصرت الله** در هر چه
 تقدیر علیه الرحمن و القدران گفت بنا بر حکایت چنانکه حالات انبیاء و مرتب این چند از مقامات اولیاء
 و صحابه رسول خدا و تابعین و شیخ تابعین و سلوک زمان دین و بزرگان صالحان بقیه از ذکر
 و اثبات و صغیر بکبر و خرد و عید جمع کردم و از جامع حکایات نام کردم تا خواننده از حکم متنزیه
 علیه السلام و از هر چه الهی می بیند گردد و بر سر ایشان برود و متانت افعال و انوار اشیاء
 نماید از هر که هست عالی ایشان بمرتبه اعلی و در هر چه قصور پیدا و سعادت هارین در یابد
پس تا جلالت بر هر چه از انوار اسلامان غمزدین خدایت خرد و و تیار چنان جزین خود برود
 و از هر چه پدید آید هر چه در دنیا و دشتوات فراغت نرسد و حضور جلال این ایدم که از انوار اشیاء
 و صفات و معصیت قوت گرفته و صفات و کدای اسرار اشیاء و جاهل بیشتر باید کرد و محال که با نفس
 سرکش بیشتر باید نمود تا از عذاب نیران خلاصی و برنگاه حاصل نموده خرد را بر پشت باقی رشتا در دنیا
 هر بزرگان و بزرایان نشینند و دین و دینت سلیمان و امات باخبر برینند اکنون از ذکر انوار اشیاء
 چرا از هر چه همان نه و از کلمات ایشان چرا خبری در میان نه هر که بر سنگا می چرد و خواهد که برین و
 دلیقه باشد باید که در افعال اهل دین کار نظر کند و افتد آداب ایشان نماید و متابعت سیرت
 پیران گذشته کند و بر طریق ایشان درود و همان کند که ایشان کردند تا آن باید که ایشان یافتند
 و هیچ چیز نیست شخصی را شود مانند از حکایات پیران خواندن و با و مار ایشان افتد آرد و علایق

منتهی

چنین گفتند که جمع علم ضرورت بر پنج قسم است **اول** علم تن و حیالت که برود و دانستن او را واجب
 دان علم تن حیالت و معرفت ابرای تعالی و دانستن صفات او چنانکه متن بیان نموده بنده کس در علم
 توحید زند بنود **دوم** علم ثان و بیات و سایر ماکولات و طریقات که برین است ان علم فقه است و دانستن
 حلال و حرام و مستحکم و مکرم و غیره چنانکه سید و اربطام و شارب تا که زیست از زیادت علم فقه نرسد
 تا چار است **سیم** علم دوا و دست بیمار و اوان بنده پیران است و حکایات ایشان چنانکه بیلر بیچاره
 شود هر کس که بنده پیران و حکایات و دوا و اوان بنده پیران است و حکایات ایشان چنانکه بیلر بیچاره
چهارم علم فطرت و ان علم فطرت و انوار است چنانکه بنده را و علم فطرت و انوار است چنانکه بنده را
 بودن بر جماعتی و معقولات و واجب است و موجب شکل است **پنجم** علم طبی که همچون هر چه در کشف
 است و ان علم حکایات و مضامین و مسائل چنانکه در هر زبان دارد علم کون در علم بین و از هر چه دارد
 و سبب آنکه علم و تحقیق برین فرموده اند که هر که هر روز از هر زبان این چند و مضامین حکایات و مضامین
 بخواند در دنیا و علش شایه گردد **پس** این کتاب جمع کرده شد در حکایات بزرگان و از هر چه
 و لطایف و ریح کشیدن ایشان در طاعت ذکر دین و حضرت و دامت خردین بر کناه خدایت و بر
 خلق خدا رحمت کردن و مسلمانان را نیل از هر چه در سیرت ایشان نظر کند داند که چه علم باید
 کردن و چگونه زندگانی باید کرد و شرط مسلمانان و اوردن و بر جمع حالات خود را مقصود کند و
 جهد در ریاضت و سلوک بیشتر کند که پیغمبر فرمود که بر بزرگان و بزرایان و باید که تا باید بنده
 ایشان در چه مرتبه برود داند و تا چنانچه **پس** کتاب را بر بیست باب مرتب ساختیم و در هر
 باب ده حکایت یاد کردم موافق الفوق و المعین **باب اول** در حلال خوردن و نکندن
 نفس خور و از هر چه **باب دوم** در ریاضت و فقه کردن بر نفس **باب سیم** در ریح
 بودن و عید کردن بر طاعت **باب چهارم** در توبه و کفایت از غفلت و خطای **باب پنجم**
 در زبان نگاه داشتن و مسلمانان را نیل از هر چه **باب ششم** در حکایات انبیاء و سیرت ایشان
باب هفتم در کرامات اولیاء و خلیفای **باب هشتم** در دعاها که کرده اند و استجاب
 شده است **باب نهم** در صدق اولیاء و خبر دادن از دل یکدیگر **باب دهم** در توکل کردن

۱
 ۲
 ۳
 ۴

26

۱۰
 بکار از ارض کن و در کار **ک** که اید را از دست بخار **ک** ندان که جز تو جبهه من **ک**
 لقای زبان من و من **ک** بر دم در وقت باز **ک** دران خلوت محرم از آن **ک**
 چنان کن بیاد خود هفت **ک** که باید بنابر قوام یاد کن **ک** ز جام عجب سران **ک**
 دران داده ده مستی و سکر **ک** چنان ساز خال بقی مرا **ک** که بنو تنای دنیا **ک**
 احل چون کند چاک براه **ک** نگردد خیار جهان و امن **ک** جز تیغ اجل خنجر در جان **ک**
 عزت زایل هفت ایمان کند **ک** دران عالم از لطف یاری **ک** دران محنت سرشکار **ک**
 چو در تنگای محدود کن **ک** دران محنت آباد محو کن **ک** ز محنت نگردد یک قطره **ک**
 در لطف کشای بر روی **ک** از بدی و از لطف بخشایم **ک** که باشد دران کور **ک**
 چنان قدم ده که بی اضطراب **ک** شود بر من اسان سوال و جواب **ک** جز غل جهان و بخیر کنند **ک**
 سرا سیر از خان سر بر کنند **ک** که نثار عصیان ز شرم رکاه **ک** سیر کشته رخشان بر جرم **ک**
 ز کرمی خوش دران اضطراب **ک** شود سدل از نجات **ک** باشد دران خوشتر بر دل **ک**
 بیا همی بخیر سایه در آنجلال **ک** ز نهی خود ای خالق خدا **ک** مرا سیر لطف بر نکت **ک**
 جود دران علید لایزال **ک** بگرد کنان هر یک عیان **ک** بود هر چه که هدای **ک**
 که در پیش آن کرم باشد چو گاه **ک** دران منزل بود خوش و خطر **ک** چو پیران شود نامها بر لب **ک**
 زایر کرم نام را بشو **ک** و دان شست و شستم به ابدی **ک** چو از در رخ اشر عالم **ک**
 که خلق جهان براهم در کشد **ک** بن از از لطف بران **ک** و دان اشر او بر من **ک**
 چو بر روی اشر نماید صراط **ک** با نغان در ایند خلق از باط **ک** ببار یک از روی بار **ک**
 ز روی و شب هجر تا ربک **ک** ز شمشیر زنده برنده **ک** ز بانه زده همچو مار **ک**
 مانی جان خود را چنان **ک** که باشد نجات و عالم **ک** با حق سر لعل بر کشد **ک**
 سیر نامه نجات بر کشد **ک** که عمر بخت بر برده **ک** بجل و ضلالت سراده **ک**
 ز لطف خودش در پیاوری **ک** ز کار هیش و براه **ک** با نغان نامند کلام **ک**
 کلام در دیباچه و حقیر **جامع مختصر** گوید که در این مقدمه برای نقل یکم در بیان سلاطین

کنید پس باید که طریقه عمل را از کتب انبیا گرفت و در این زمانها باید بر شخص با عقل و تقوی
 باشد نظر بپسندیدن اهل خبر و از عقیده انرا با عقل و محبت عادل جامع الشرائع باشد و اتفاقا
 کلا علما عصر ما و طریقه انرا برین شرح و نیست و اما طریقه احتیاط برین میتوان بان عمل نمود
 ولیکن مشروط است بر این شرط **اول** آنکه عالم با انداختن احتیاط را و این در اقل و انچه
 شود مگر آنکه او بداند هیچ اقوال و فروع و تفویض علیهم در میان ان افراد باشد و این مقصود
 مگر از برای کسی که مطلع بر احوال باشد بلکه اگر مجتهد هم نباشد لکن قوه معقول داشته باشد
 که عبادات ایشان را بفهمد و این از برای معارف غنی شود و اگر چه از برای معارف معتقد
 معتقد شود کافی باشد که از او آوازه کنیم کسی را که برین اجماع و نزد و اگر چه بر این اجماع
 و اکب کرده باشد یا عجمی را و لکن بعضی شرائط اجتناب دارند و اگر چه بر این اجماع و اگر چه
 باشد یا عجمی را و لکن بعضی شرائط اجتناب دارند و اگر چه بر این اجماع و اگر چه بر این اجماع
 در بعضی که عمل خلاف است بجهت آنکه با باشد که ان مقصود نباشد مانند آنکه امر مردم
 ماین موجب و حرمت یا اگر اهل احتیاط و کربان مال از شخصی دادن بدیگری که در وقت
 احتیاط باشند مانند خزیات مشایخ که احتیاط در بر نداشته و لذا اکبر است از او و ان
 بر نداشته و ارش است از او و مانند آنکه عین هرگاه پیدا شد احتیاط بر کربان مقصود
 عینی را که در ان عین بهم رسید با و ان عین را انکسی که دفع با و رسید و احتیاط بر کربان است
 معین و اگر چه عین را هم بدیده با عدم چنان معین بر کربان عین در نزد آنکه عین با و مقصود
 و نظایر انها در برابر دیارات **دوم** آنکه عمر و حجتی لازم نیاید و این در اقل و انچه
 احتیاط است بجهت آنکه تخصیص دادن از بعضی از مسائل و ان بعضی بر جرات نظر باینکه ترجیح
 لازم می است و عمل کردن بان در هیچ موارد مرجع بلکه مرجع بجهت آنکه بیکان دارد
 گاه باشد با احتیاط خواهی بکن وقت را از امری که موافق شغل از پیش میرود چه جای آنکه احتیاط
 در هیچ عبادت و جمیع اینها است از معاملات و عمارت و غیره خواهی بکن بر بعد تمام
 امر عملی احتیاط انجام نمیرسد و اگر چه بعضی را که ان نیست که میتوان با انجام رسانید و بعضی دیگر

۱

۲

۳

عبارت

ما بدان که در عصر ما برده اند از طریقه احتیاط و تقلید عاری بوده اند از او و سوال نموده شد که
 عمل انرا در وقت خالی بنامند گفته اند ما محققیم و این امر را کرده بجهت آنکه محققان احتیاط
 نمی شود و اگر چه ضرر او است که تتبع خود را بر روی خود داریم که کدام از علما قولها و احکامات با اتباع
 بیکی از جهات مانند علم یاوری یا وجوب دیگر پس اینهم مرجع ان تقلید بر صیقله و از ان در وقت
 خالی نیست و اگر چه میتوان گفت که اگر ان مرجع امری باشد که اعتقادی نداشته باشد شرعا انهم
 تقلید مشرعی نیست و طریقه عمل باید بر مبنی بر تقلید صحیح باشد پس این شخص هم از وقت و نیز
 خواهد بود خلاصه است که عالم باید بر شیعی و طریقه رفتار را و لا اخذ نماید بر وجهی
 از وقت بی علم رود و الا عملی بی فایده است **سوم** آنکه طریقه اخلاق را و اعتقاد مذکور
 و در شیعی را داشته باشد و الا اگر چه علم او بر وقت مشرعی باشد و اینها را نداشته باشد و نیز
 مقصود است بجهت بی ادب بلکه با هست که اگر تقوی را باعتبار بعض مراتب نداشته باشد عمل
 هم صحیح نباشد بجهت آنکه انی مرتب است که عبادات انرا ترک کند و عبادات با عمل او در برابر
 وسط ان است که مکرر هات را ترک کند و عبادات را عمل او در وجهی فرقه و است که علاوه بر
 صحیح ان در وجهی عبادات را هم ترک نشود با اینهم که هرگاه مرتکب شود با نادم کند بلیق را که ان
 افعال عبادت شوند مانند آنکه اکل و شراب را برای این معنی کند که قوه یا بد بر عبادت انصاف و صلوات
 و غیره را و بوم را عمل او در ان برای استراحت بدن بجهت آنکه فزاد از انجا که فریاد در طاعت خدا
 راه مرد و بجهت بر تکیه از جهات که مقصود از ان عبادت است و اگر چه بواسطه ان عبادت
 بی واسطه مانند آنکه مسجد رود برای نماز یا بیت الخلا رود بجهت تعلیه بدن از مضار که تواند
 بدن عبادت خدا کند و اما لا اینها هرگاه کسی بآله اول را از تقوی نداشته باشد عمل او ضایع خواهد
 بود و اگر چه حکم را داشته باشد و اخلاق بر علیه عمل ضایع کند و چنان بود که از برای عمل
 شخص نخواهد بود که مرتقی برای او حاصل شود و وجهی نداشته باشد و از شبها احتیاط نکند
 انقلب کند خواهد بود و عمره اگر برای او حاصل شود بقدری خواهد بود که مشا ما سقاط عبادت
 انرا شود که کمیند و اگر این عمل را نکند اما فایده او امتیاز او از مشایخ و در جمیع عبادات

۴

مقتضا

و بنا بر این وجه میفرمود و اگر چه بنابر این که الهی است از جمعی که در یک بعضی از هاست
 کرده از آن جهت هم استحقاق عباد را هم خواهد داشت خلاصه اینست که اصل علی بن حلق
 و تقوی و ترک حجت دنیا و زهد و غیره و غیره معتقدان را ندارد مانند آنکه اگر مسلمانی این را
 که الفا را صالح خود میگرداند امر ایشان را این نیست و این را نیز به نظر عباد و زهاد و صالح
 میانی که حجت از آنها معلوم میشود امر ایشان از حکایات بعد که حجت داشتند و زهد و غیره
 و منیات و ترک دنیا و باقی اخلاق حسنه که تقاصیل آنها میماند از مطلقان حکایات **چهارم**
 آنکه اعتقاد نماید بآنکه در نزد و باقی طاعت بقدر زمانند و احوال و اگر چه این را در داخل در این
 است از تقوی و غیره و میگوید که از منیای شما اختیار نمودم طیب را و زبان و خنکی چشم من در
 غایت و دیگر در حدیث و احادیث که غایت قرآن هر طاعت و تقوی و غیره است که تزلزل در
 هر که میفرماید که از این عالم دور و هر که میفرماید بپای و عود دین است اگر آن مقبول شود و باقی اعمال
 مقبول میشود و اگر این را رد کرد و مابقی را نپذیرد و میگوید و ملائمت میان من و منافق و سراج
 قلب و شفا منیست و این چیز است از غیر ذلک از اوصافی که برای آن در اخبار وارد شده است
 مسنون از احادیث و در غرض از این برای خیر آن نفسی که در واجبات برده از عدم خنوع و ملائمت
 من است این چیز که یکی از آنها غایت بپایه و یکی که است و در مصیبت جناب بپایه است اینها را
 که یا علی بر تو باد بصلوات تو تاسد و نفع و در مصیبت امام حسن عسکری علیه السلام است این را بگوید
 بر تو باد بصلوات تو تاسد و نفع و حال آنکه موجب خشم و خدا و خنوع و در صورت است و بدین
 سر زنی و قبول توبه و موجب تجدید توبه و پیر و غرض از این باینکه و اما آن حکیم که در مضامین خلقت
 غرض از این تعالی از غیر ذلک منافق آن که از خدا احسان و نجات و حضرت امام م بر او
 فرمودند که ترک مکر و نفاق و غش و دزدی و سرقت و هر چه که موجب عار و کرامت است و آخرت و
 تاکید و در فواید شایسته که از این صاف نشانه است آنکه و خود سقوط نماید و سر و فقر آن
 بنابر این وجه مقتضات و در شب مسافر را میگرد و ناهای فواید و میرد و زبان او ساکت
 شد و فواید لیلیان و ناله نامان و جمیع غایت نیست پیش از طلوع و غروب از این استوان بپای او

بنیان بنی

و اگر چه احتیاج دارد استقامت و اعداد و اوقات بعد از طلوع و غروب آن که در حال شخصی که در این ملک است
 نمون در شروع بود و فرشتا علیه السلام باید و ناله را ترک نکند و حال آنکه این فواید افضل
 و از اینها و جمیع از عباد شایسته و در هر مرتبه که تا نکرده چنانکه از حضرت امیر المؤمنین و ولایت
 و امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که ایشان از مقدار را میگردند و هرگاه زمانه را نگویند
 اقل فواید شایسته و در روزی میخواند از ترک مکر و نظر کن بحکایت را بعد عدد و چنانکه در بعد که آن را
 اید که شایسته و در روزی هم هزار مرتبه که غایت بگوید و با وجود آنکه او را میبرد و از اینها معلوم میشود که عباد
 از این هم کمتر و هرگاه ما اینقدر نماز نکنیم شاید ترک کنیم فواید شایسته و در اینها و حال آنکه در اینجا
 اینقدر بر عین بیان وارد شده که اگر آنرا از حق نبرد باید اینها را فضا کنی و اگر با حق بدین عدد
 ترک نانی استحقاق نیست و غیره و عباد و در آن سیر است از حق و عباد و عباد و عباد و عباد
 و بندگان شایسته حدیث و معانی و در آن عباد و ملائمت و عباد و ملائمت و عباد و ملائمت و عباد و ملائمت
 نیت و ایشان علی الدوام در یاد و ذکر حق تعالی میباشند در شب و روز و تبسج و تقدیر و غیره
 و تحید و تکبیر جلای تعالی بخوانند و احوال نمیکند و از این است غلبه و در روز با عفت و عباد
 و موجب شود و حضرت یاری تعالی حق آنکه در حدیث تفسیری میفرماید که **القصم لى وانا ابر**
 عکبر و در روز از برای عفت و من جلا صدق هم روز جاری و در آن او و چنانکه بخوار و در ظاهر که
 و سکنت او و محسوس نیست مانند نماز و باقی اعمال لهذا از شایسته و در روزات و کفی با غایت
 غالباً مطلع شود و در جبار میگوید که نکم را کسی از حضور و طعام و شراب کا هلاک نمید و از برای
 مستلزمات که یکی از آنها صابون است و غشاً حفظ مزاج مییابد از وقوع در محل حرام است
 برای کسانی که دست بر روی بیاشرت زمان ندارند و باعث ضعف قوت جوارح گردد که بان اگر معام
 مرتب میشود و باید از آنها امکن بپای او و اگر روزی ماه حرام و شعبان را تمام بجا آورد بسیار
 مجاست و همچنین ایامی که دیگر مانند هدی حبه و ایام البیض از آنها هر که خواهد عمل استقامت
 دو ان کند و صوم ایام مخصوص از ایام سال که تقاصیل آن در یک دقیقه مطهر است و اگر نتوان تمام
 ماه حرام و شعبان را در آن کرد پس بگوید پنجشنبه اول و آخر هر ماه را و روز چهارشنبه و روز آخر آن را

نقصات و ذلالت ها شد و بعضی خفا که تعاسل آنها در آنها مایشت و اگر خواهی تمنا حیل
و عاوا و اب و بن و باقی تعلقات از این باب رجوع بکتاب بنزد که رسم است بعد از دعا و اما که
ان از کتب که تاخرین تا ایفان من ماند و در مناخات هر بابی که باشد خیرت و اگر تمنا
از اخراهی و از ان مافی رجوع کن مناجات جناب امیر تم و منزهان اطهار و علیهم السلام و حسن
مناجات امام سجده من العابدین تم و از جمله آنها که تمیز شرف عزت است مناجات خضر عمر
مسلو که مشتمل است بر مضامین عالی و بالبحر که مناخات عروج منزه و دروغ میگوید که
او دعوت من را میگوید و من را نکوید در دلش و کما بعضی محدث کاشف در این باب رجوع
نموده که من سوم است بدین ایتة الصلوة هر که خواهد ان رجوع نماید و دیگر اشعار جناب امیر و دیگر
باب بسیار است از ان جمله اضناجات که عنان ان الهی للک الحمد و ایا الجود و الحمد و انکلت و کما
نظمیه میگوید که در مرقع پیروزه حرم چشیده در دل شغلان که در کتاب ابرار امان و سایر مکار
ان مسطور است و دیگر باین ماکل از این دعا بدین وجه تحقیق قرآن حاکمیت نماید و بنا مکمل آن
و تقدیر نماید و اگر چه در روزی فکری باشد و در آنها چنانکه عباد در راه و این نظر بفرموده اند
و جناب بطریق در و در کتب در هر نوعی ختم قرآن من و حسیب بر مظاهر در هر شیئی ختم کرده و
دیگر که این مصلی بفرموده اند چنانکه در ان در مصلی حکایات بسیار است بلکه انکس که در مصلی
باین طایفه بوده اند از تقدیر و قرآن و خواندن ان یافته اند و هر که بقدیر عزت خود و ادراک
خود از ان بجهت و در مصلی از ان استفاده نموده و در هر عالی من و در مصلی ملاحت حق معلی که بر من
از علم قرآن کثرت بقدیر که اگر در هر خود از ان بجهت که تمام قدری از ان میان کنم و افضل است
از ذکر و عا چنانکه در جزئی است که امام محمد باقر م در مابین علم و این اهل خرد صاحب سکیده هر
کدام که قرآن داشته اند او حضرت از ان بقرآن تلاوت نمودن امر فرموده و هر کس که علم
بر خدا اند و او را بدین گونه عاشق شوی نه و و اگر چه بعضی معتقدین معاصرین تفصیل داده اند
و افضلین ان از دعا بآنکه حالات هر شخص مختلف است و هر کدام رغبت و پیشرفت ان افضل است
و اگر حال بشری و دیگر دارد دعا افضل است **ششم** انکه باید بگویند شغل باشد و اگر چه در

مکمل

حلاوت

دستخط و مهر

[illegible]

رامی

[illegible][illegible]

کسان را دیده اند ثقات که بعضی از معیبات را خبر داده اند اما من در وجه تحقیق این مورد بکسر بر چه
استعلام حقیقی حال از مردم علم بر روی از ماسایل و اگر از بعضی از اهل حال از زمان نقل
که در خارج خاندا اسم شخصی که بر آن کار داشته و داده نقل از داشت بر او ذکر کرد و از آن اسم
صدا زد و لیکن خبری از مردم ندیدم و از آن صاحب و همکار این زبان این آثار و هیچ وجه احدی که خدا
از یقین یکی بدهد تا از خبر شما شود و بر حال باید تا این علم معیبات را بر او حاصل کرده بود و از آن
باب در معانی که کرده اند و در وقت حاجت شد است
و این باب معانی است بر چند حکایت **حکایت اول** نقلی که شیخ ابو عبدالله گفت که در روزی است
از بزرگان داهورین و از بزرگان ابراهیمی و در وقت که در راه بودند و در راه رفتن و غنایان
طراوت از راه بودند و در راه از دین شیخ بر داشت و باز از راه که در راه بودند و در راه
داد و ستش خلک شده و در آن زمان که در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
که دام و جزیرت حیرت کرد برین برقیه و مان گفتند برین و این را با او بسیار و در آن روز
و شغاف ترکان تا از راه آید **حکایت دوم** اولیا داشت از ستان الدنیر و خبری از ترکان که در راه
که در یک روز که در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
هفت روز از راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
شیخ آمد و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
برو و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
بر داشت و باز از راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
و بعد از آن که آمد شیخ گفت من تا خدا را که بخیر از او خدای بی شک از این بر من و از راه بودند
فهرست شیخ دست نیاز به کاه و نیاز به داشت و سر خود و هر که گفت با خدا را بر هر دو راه بود
و این راه و نیاز به بود و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
آبگشت طراوت و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
دن و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند

کلی که بعضی بر داشتند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
حسرت بر من و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
رسایند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
و چون آنکه از شیخ از راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
خوشن شد اگر بعضی از راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
شد و لیکن از راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
این خبر و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
جوابی بر زبان از راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
او در وقت که در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
است و حال آنکه این که در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
از شیخ خلک کردند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
صد و کتب دارد و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
مردم نام در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
پیشان شده و از راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
آنگون و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
حبیب گفت شیخ هم در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
و بر کوه دست گفت و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
سوی در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
کجا می گفت شیخ از راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
چرا که در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
حساب کردند تا آنکه در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند
طریقه را در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند و در راه بودند

احادیث و حکایات

۱۴۵
 مرقه الله عز وجل من امره من ان کشتن راو...
 حضرت عیسی بن مریم را می بیند...
 شد امیر زاده و در روزی که...
 که بر او نازل شد و میگفت...
 حاصل از و کام شد...
 است امیر زاده که بر سید...
 در اربابان کرد...
 که کار من بجان سپید...
 که بر ستاد و امیر زاده...
 حال من چون حال حضرت...
 گفته که بپای هر چه...
 به دران که من و ام...
 سرور را گفت بر بکر...
 این...
 گفت بگویش که اگر دل...
 امیر زاده داده بود...
 و یک است از تفکر...
 اعتدال که جلفا...
 زبان باز اندم...
 که در طوق بر کرت...
 حالت گفت...
 نهایت بر زبان...

۱۴۴
 و در حد خاک و خون غلظت...
 از آمد و گفت آنچه دیدم...
 برهنه کن بان و الان...
 اندیش...
 بدید مناجات کرد...
 از الطاف...
 کان نرسد...
 شد شاهزاده سرور...
 شد و نگاه کرد...
 بکرت و میانه خود...
 هر که بود این...
 وقت خود بوده...
 شک نید و اند...
 الفیض...
 اند بان...
 نزد حق تعالی...
 نظر کرد...
 چرا که سید...
 و مار را که...
 تکلم کرد...
 چرا که سید...
 چرا که سید...

که اوست که...

فایده ای بیرون نشاند و در میان آن ها که در آن روز در آن شهر و دیار طایفان بکار
 خستند عقیان برین علم خستند **این** بدان می آید که در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان
 بارید و در میان آن ها که در آن روز در آن شهر و دیار طایفان بکار
 جاست و در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 آن در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 افتاد و در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 با آن ها که در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 مرد و در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 جان بداده بود **این** بدان می آید که در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 و چون آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 ایضا ای باب **این** بدان می آید که در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 هتیم **این** بدان می آید که در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
این بدان می آید که در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 و در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 بنابر آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 می آید که در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 گفت ایضا که در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 نه و در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 صبح در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 و در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 معنی که در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار

و در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 که در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 سران کار طایفان در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 سران کار طایفان در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 چرا جاده می بر آمد است گفت او را خواجه حلالی که می و رحمت هر چه بکار می برد **این**
 خواجه را این غلام جسته بود **دست** با این کار که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 تا بوقت صبح می کرد تا **خواجه** می گفت او غلام کار کن **شیخ** بر خیز که سیدار کن
 تا صبح صدم که با تو باشد **ان** غلام از آن جاده که با تو باشد **گفت** آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 که بود بسیار که می برد است **چون** که با تو باشد که سیدار کن **دیگر** که با تو باشد که سیدار کن
 هر که در این حسرت دین در نیست **چون** که با تو باشد که سیدار کن **دیگر** که با تو باشد که سیدار کن
 مر هر روز **چون** که با تو باشد که سیدار کن **دیگر** که با تو باشد که سیدار کن
 که در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 ایضا که در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 در کتاب خود بیان کرده و در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 حق آنکه بعضی از مردم در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 نوحه که ای سپهر بید چنان امید پیدا داشته باشی که هرگاه کلاه تعلیق داشته باشی کار کنی که
 مرا خرا هدم زبید و چنان با خود خورده و در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 باشی جز می که در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 اعمه کلام او را در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 را و در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 که در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار
 که در آن روز که در آن شهر و دیار طایفان بکار

کلمات مشکک

۲۷۴ **سومین** هلی رشک بود **خدا** که برین روز و در میان مردم **خدا** که در پیش درون عادت سرگشت
 بهم بر جبهه تا توانی **خدا** که اهل جهان هم بر گشت **خدا** که در بارگاه چه نصیب
 داشت بر صند باران هلی **خدا** که در روز و در خیز داشت بر کوه و در خیز داشت بر کوه و در خیز داشت بر کوه
 در خیز داشت بر کوه و در خیز داشت بر کوه و در خیز داشت بر کوه و در خیز داشت بر کوه
 کسان که این عمل را می نمودند خدا را هلاک نمود و نیز برین ایام که با شاه و اهل خلافت
 نموده پس این عمل را نمودند و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 خدا را هلاک نمودند و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 باشد و گفت است که شرف است که خدا را هلاک نمودند و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 باشد که کلاه را از کلاه کلاه و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 همین سوال نموده است که در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 اند و بعضی از آنها با مردم و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 نمود خدا را هلاک نمودند و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 که در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 محالست با کلاه و تقصیر باشد خدا را هلاک نمودند و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 عیسای انجیلی برین ایام که در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 بر این خیز و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 تا که در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 تا که در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 از میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 ایشان بنمود و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 بجهت اهل انجیلی و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت

که در میان مردم که با شاه و اهل خلافت

۲۷۵ که در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 محالست با کلاه و تقصیر باشد خدا را هلاک نمودند و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 عیسای انجیلی برین ایام که در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 بر این خیز و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 تا که در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 تا که در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 از میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 ایشان بنمود و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 بجهت اهل انجیلی و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت

خدا که در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 محالست با کلاه و تقصیر باشد خدا را هلاک نمودند و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 عیسای انجیلی برین ایام که در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 بر این خیز و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 تا که در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 تا که در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 از میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 ایشان بنمود و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت
 بجهت اهل انجیلی و در میان مردم که با شاه و اهل خلافت

خدا
که در میان مردم که با شاه و اهل خلافت

هرستید ملک نبرد که پسر ایلیا آوردید و پسران او بقتند و بیایورند و پیش ملک بروند گفتند ای
 کورک که هرگز نمیگفت میگویم این مرد که شاه دارد باطلست و این نهاد را که بنا بختی و پستی
 خدای را نمی نمایند و بحقیقت خدا یکی است و از هر یک کار زمین و آسمان است و روانه و زمین و
 کرمیت و از هر یک نوع و نام است و صفات او را چگونه بگویم گفتند او را که بخیر و بدی که چه
 حکایتی کردی گفت خدای عزوجل او را شرفی بخشید و عزت و روانه و آسمان و باطلت و او را در پیش
 و در فاست ملک گفت بدیدیم چه در پیش حکایتی برهانی بنا گفتیم چرا همه سخن میگویند که ما در داده
 داریم و ما است که اینها است اگر او را اینها کردی ما بخیر و آریان اویم گفت بیایید بیایید
 گفت او را داده اگر چشم بینا میخواستی سلطان شریک را که خدایا اختیار کن گفت سلطان شریف و آریان کردیم
 پسرش را بهار است و گفت با حلالا اگر با خدای عزوجل شرف است چشم از آریان شریف کردیم و دولت
 بیاید ملک گفت فلان پسر بیایور و بیایورند او را نیز دعا کرد و نزد ملک گفت
 جلبدی من برادر اگر اسیر پند کنی دست میگیرم اسیر و در آن مرده و ایلیا آوردند
 در ساعت دعا کرد همان خطاسب بر او و خواست و چون دعا پیش آمد و فریاد میکرد و ملک میخواست
 و گفت این پسر را بپندارند که در میان آریا و سیکنه چهل هزار زمین بیایورند و فقط را میخواستند
 دوست و باور پسر را بر بستند و بر آریای همزمان نهادند و آتش زدند خطای علی باور و زعمان باور
 که هر دو آن آتش برافشانند و پسر بر خواست و دوست و باور را کشید و ملک میخواست
 پیش ملک مدعی گفتار ملک ایان بیایور گفت مراد آن آریا بر دست گرفت از آریان با آتش طلسم
 ملک گفت این که در دایره و با بخت کند کورک را پسر بر دست برد و در کشتن نهادند تا
 میان در دایره رسیدند خطاسب که در دایره همان آریا خواند خطای علی را کشید و از شاه و آن کشتن را
 در کشتن و آریا از آریا کرد و پسر را سلطنت بکنند و با خطا و دایره و روانه و پیش ملک
 آمد گفت بگویم خطای علی که در دایره و سلطنت او و در دایره جانت که در خطا ملک نبرد که دیگر
 این کورک را پسر برید و آن کورک نیز از آریا ناهل و لا شد و از شریف و خطا و شریف و سلطنت چند
 و کشتن تا آن کورک را بر سر کوه کردند و خواستند که در آریا کشند و پسر از خطا و خطای علی را در

[illegible]

خدا
زیاد رسیدن

از اخلای بی شایسته و او بشت و هر چیز از او طلب کرد و از اخلای بی شایسته او گفت آن نظر بر او نهیم
 در شش ماه با حقان تمام مردم و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 او را از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 تا بدیدند و او را از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 از ایشان هم بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 کرد که خدا میداند که هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 برایشان لهذا از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 خداوند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 که در ملک او بود که بیشتر شایسته میکرد و در حال بدکان و در حال بدکان و در حال بدکان
 ایشان که بیشتر شایسته میکرد و در حال بدکان و در حال بدکان و در حال بدکان
 و اختیار نمودن ایشان از هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 اختیار ایشان و در این نظر ایشان و اختیار نمودن ایشان و اختیار نمودن ایشان و اختیار نمودن ایشان
 کسی بر او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 دارد و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 و مانند این در ملک و الاخره مبتلا میاید و از این جهت است که باید در امر خود و در امر خود و در امر خود
 نکرد و از این جهت است که باید در امر خود و در امر خود و در امر خود و در امر خود و در امر خود
 سبیل و ناخوش سر زدن کند خدا و از این جهت است که باید در امر خود و در امر خود و در امر خود
 علایق بر آنکه معصوم و صلوات است در اقل و آخر عالم و از این جهت است که باید در امر خود و در امر خود
 سال و از این جهت است که باید در امر خود و در امر خود و در امر خود و در امر خود و در امر خود
 خداوند و از این جهت است که باید در امر خود و در امر خود و در امر خود و در امر خود و در امر خود
 در شش ماه با حقان تمام مردم و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند

با محتاج و فقیر را نباید و غر و اگر چه اسب سل را باشد و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 مدین حرف زده شده و از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 که اصل کمال را از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 هفت کشته جلوه در میان او بود و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 داشتنان حذر و عجز و از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 حسن و اوقاف و در پیش سر بر سر و از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 از تو کرد و در حق از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 حدیث است اسکارا ادر و از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 سایر و از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 بود و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 چون شانه و نایب و جهان و از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 حدیثان حذر و عجز و از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 بود و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 کرده از هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 خط سبز و سر و در جهان و از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 کرد و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 که بر در انشاء عالی قدر بود و از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 کن و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 نقره از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 شاه و از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 گاه کل بر دو او افشاند و از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند
 بر روی او است و از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند و هر چه از او بخواهند

حکایات مشرق

گفت در خون ناشناخته قدام **۱** اینچنین از بیوفای قوام **۲** باز کرد و پستان من بیکانه **۳**
این وفادار بود این پادشاه **۴** باز با این جزا این کند **۵** کار هر که هیچ کار این کند **۶**
من چه کردم تا من بر جامه کن **۷** سر بر روی و سرنگ سازم کن **۸** و دعا کن من بیکانه **۹** من شرف
تا قیامت در قیامت من **۱۰** شاه چون بشنید از کار من **۱۱** در میان جبهه دل بر خون خوار **۱۲**
شرف بالیک بر جان و لش **۱۳** هر جان و حق تر شد و شکست **۱۴** کشت بر جان و از دست شاه **۱۵**
ضعف در پیوست و دم بر شمشیر **۱۶** حاکم و با نکل با نکل کرد **۱۷** من بر سر زار از عمارت کرد **۱۸**
گفت ای جان و دل بیاصل **۱۹** خون شد از خون و از دلم **۲۰** همچون هر که شکست خود که کرد **۲۱**
ایچون کردم بدست خود که کرد **۲۲** می سر که من بخون از شکست **۲۳** تا بر سر من و از شکست **۲۴**
دو کار از کفای ای سپهر **۲۵** خطا کش و ناشناخته **۲۶** از من بیکانه **۲۷** از من بیکانه **۲۸**
و آنکه این بدست خود که کرد **۲۹** من چنین جان و غنا از تمام **۳۰** حال بر سر بر جان از تمام **۳۱**
از کجا چنین ترا ای جان من **۳۲** هر که کن بر دل جان من **۳۳** که جفا دید من از من **۳۴** با خطا
نقد دار و من بر من جفا **۳۵** از شکست که من خرم **۳۶** خون جان چند بر من **۳۷** از شکست **۳۸**
من بیکانه **۳۹** کین خطا بر من رفت **۴۰** خون جگر من **۴۱** از شکست **۴۲** از شکست **۴۳**
و من بیکانه **۴۴** مانده در جهان **۴۵** و من بیکانه **۴۶** و من بیکانه **۴۷** و من بیکانه **۴۸**
جان بیکانه **۴۹** و من بیکانه **۵۰** تا که در خون بجای **۵۱** و من بیکانه **۵۲** و من بیکانه **۵۳**
لیک من سم از بجای **۵۴** و من بیکانه **۵۵** و من بیکانه **۵۶** و من بیکانه **۵۷** و من بیکانه **۵۸**
کاشکی علم بریدی **۵۹** و من بیکانه **۶۰** و من بیکانه **۶۱** و من بیکانه **۶۲** و من بیکانه **۶۳**
بوی نامرغ من از حشر **۶۴** و من بیکانه **۶۵** و من بیکانه **۶۶** و من بیکانه **۶۷** و من بیکانه **۶۸**
جان من بیکانه **۶۹** و من بیکانه **۷۰** و من بیکانه **۷۱** و من بیکانه **۷۲** و من بیکانه **۷۳**
در میان خاصه **۷۴** و من بیکانه **۷۵** و من بیکانه **۷۶** و من بیکانه **۷۷** و من بیکانه **۷۸**
چند رخد بگذشت **۷۹** و من بیکانه **۸۰** و من بیکانه **۸۱** و من بیکانه **۸۲** و من بیکانه **۸۳**
پس فرستادش بر شاه **۸۴** و من بیکانه **۸۵** و من بیکانه **۸۶** و من بیکانه **۸۷** و من بیکانه **۸۸**

در زمین افتاد پیش نظر **۱** همچو این ناشناخته **۲** چون بدید از شاه **۳** و من بیکانه **۴**
و من بیکانه **۵** و من بیکانه **۶** و من بیکانه **۷** و من بیکانه **۸** و من بیکانه **۹** و من بیکانه **۱۰**
و من بیکانه **۱۱** و من بیکانه **۱۲** و من بیکانه **۱۳** و من بیکانه **۱۴** و من بیکانه **۱۵** و من بیکانه **۱۶**
و من بیکانه **۱۷** و من بیکانه **۱۸** و من بیکانه **۱۹** و من بیکانه **۲۰** و من بیکانه **۲۱** و من بیکانه **۲۲**
و من بیکانه **۲۳** و من بیکانه **۲۴** و من بیکانه **۲۵** و من بیکانه **۲۶** و من بیکانه **۲۷** و من بیکانه **۲۸**
و من بیکانه **۲۹** و من بیکانه **۳۰** و من بیکانه **۳۱** و من بیکانه **۳۲** و من بیکانه **۳۳** و من بیکانه **۳۴**
و من بیکانه **۳۵** و من بیکانه **۳۶** و من بیکانه **۳۷** و من بیکانه **۳۸** و من بیکانه **۳۹** و من بیکانه **۴۰**
و من بیکانه **۴۱** و من بیکانه **۴۲** و من بیکانه **۴۳** و من بیکانه **۴۴** و من بیکانه **۴۵** و من بیکانه **۴۶**
و من بیکانه **۴۷** و من بیکانه **۴۸** و من بیکانه **۴۹** و من بیکانه **۵۰** و من بیکانه **۵۱** و من بیکانه **۵۲**
و من بیکانه **۵۳** و من بیکانه **۵۴** و من بیکانه **۵۵** و من بیکانه **۵۶** و من بیکانه **۵۷** و من بیکانه **۵۸**
و من بیکانه **۵۹** و من بیکانه **۶۰** و من بیکانه **۶۱** و من بیکانه **۶۲** و من بیکانه **۶۳** و من بیکانه **۶۴**
و من بیکانه **۶۵** و من بیکانه **۶۶** و من بیکانه **۶۷** و من بیکانه **۶۸** و من بیکانه **۶۹** و من بیکانه **۷۰**
و من بیکانه **۷۱** و من بیکانه **۷۲** و من بیکانه **۷۳** و من بیکانه **۷۴** و من بیکانه **۷۵** و من بیکانه **۷۶**
و من بیکانه **۷۷** و من بیکانه **۷۸** و من بیکانه **۷۹** و من بیکانه **۸۰** و من بیکانه **۸۱** و من بیکانه **۸۲**
و من بیکانه **۸۳** و من بیکانه **۸۴** و من بیکانه **۸۵** و من بیکانه **۸۶** و من بیکانه **۸۷** و من بیکانه **۸۸**

حکایت خورشید

بجاوار و حیثی که آن راست و او بداند من خوب بود دست مناسبتیم فیروز افغانی از انوشیروان
 وید اسکندر به فیروز علی ابن شمس از برای ملک بود و تان در بر دل و بسیار مشکلات علی حشری و انوشیروان
 و بیجاغانی است که با من علی بن کبر که در شتر با دوق دیگر است قزاقان را خوب میخاندانند
 افغانی که نه است که مردم بگویند خوب شتر را میگوید با آنکه کلام هیچ و معنی میگوید خطیر و ضعیف
 میخاند و خطیر را میگوید که مردم بگویند بد را که هر چه خطیر میگوید و خطیر میخاند با آنکه خطیر است را
 میگوید که مردم بگویند بد یعنی کرده و بد یعنی افغانی که مردم این امور را عقاید و نیست و عدم اختلاف
 را و عدم اختلاف را میگوید و میخاند و میخاند و در روز قیامت علی او مانند سر است که در روز امان
 این پندار و معنی که بیشتر در شتر نیست و اکثر احوال ما مردم را این نسبت است به خطیر از افغانی از این
 قبیل و حکایات را در بیشتر که خدا علی بنی از مصلح و اصلاح نموده و تفسیر کردن که مثل افغانی است و این
 حکایات را بیشتر که افغانی است و این را ما مانند افغانی را علی را علی بسیار مشکل است
 این جهت در جزئی است که کلام مردم ها که کلام مکرر علی و افغانی ها که کلام مکرر افغانی که عامل
 و افغانی ها که کلام مکرر افغانی که در علی خلاصه داشته باشند و بعد از زنده اند افغانی را خطیر علی بنی
 ایماچ که کلام کنند که علی افغانی میماند یا نه فیروز را بد تا افغانی را خطیر را بیشتر که خطیر
 دیگر را برتری معنی افغانی داشت و شنیدیم روزی در میان فیروز علی بنی که خطیر افغانی که خطیر افغانی
 خود میگوید و خطیر افغانی را از جهت حرف مردم رفت و داخل حشر شد و افتاد و غم و باور و بدین
 تان بار و بر کوفت و از میان حشر بیرون آمدند از جفت بد را غم کرد و بعد از آن گفت که چرا
 چنین کردی گفت برای غم خود را دادم که در میان داری و حرف بدست و با من و از سید و خوشی
 تحقیق حال غم دارند و افغانی در راه و سید که در آمد حشر و خطیر افغانی را بر سید و بر سید و بر سید
 جواب خطیر او را میگوید حق با سید یعنی بوده پس هرگاه سید و خوشی که از وقت نفس و وقت علم
 چنان بوده پس ما و خوشی که خواهم بود حشر را بخردم که آن را و آنچه ما بود گفت من از خوشی
 کم کم کرده و در میان از سید و حکیم علی را از جهت شیطان احانت میکند و با سید و از این و خوشی
 هرگاه در حشر شیطان و جبار با خوشی از انصاف و غیره و اگر انصاف بخیر کن معنی غم افغانی

حقیقت قول ما را و خداوندی میفرماید ای بنده من طاعتی که بجا می کنی و احوال
 فعلی که کنی و عباداتی که از تو است از احوال تیرا می غائی و زبان طاعت و خلعت بر آن
 کشائی پس و قد اتم در عید جوی دیگر انیم و از خود غافلیم چراغ از ابرو بخانه نگه دار و خرج
 که چراغی نداری و پاکار می بری چراغ سفر جز و یکبار می شیری عاقل چنین کارو نکند ماری که
 خود را مستغرق نکند و او در پرده ده ستر عبودیت زبان خود را از عید جوی دیگران هم گرفته
 کردان باری اگر خواهی بشنود دنیا و آخرت می آید و عبودیت واقعی خود می بیند و می روی و علی الدوام
 طالب رضا شود و با شتاب تا آنکه بویضا در حیات او می ماند و باد شاه مژگن و حکایت بقادر
 دست خود حاصل کرد **اما خاتمه** در آن چند چیز بیان میگرد **اول**
 آنکه حدیثی است که در اهل حکایات سخن از بعضی دولت گفته و حکایات از بیان اینها سخن
 کرده که بعضی از احوالها معلوم و بعضی معلوم نبوده و صاحب کتاب بر ایشان ترجم نموده باین عبارت
 ترجمه افتر علیهم یا حجه الله و امثال اینها خلاصه در این مقام ذکر ایشان کنم که در تحقیقت را
 بدان و نظر باینکه استحقاق ترجم بعضی بر بند و واضح نبوده و خلاصه است از ادعای ترجم بیان نموده
 باشم و در اینجا بیان نمایم تا آنکه مقصود صاحب کتاب از این ترجم نبوده و در هر بابی ترجم علیه افضل
 کم خدا کا نه و اگر چه مکرر شده و باری دیگر بجهت آنکه ناند قدردان ایشان را و باری پس
 میگویم اینها سخن که مترجم نموده اینست **باب اول** اینها سخن را شیخ کبیر شیرازی ق
 سلطان ابرهیم ادهم و شیخ فخر جانی الا آنکه عبارت قدس از ستره بیان نموده و شیخ عبداللہ
 شیخ کهن بن حسین و شیخ اسماعیل حسینی و بعد از ابرهیم ادهم و باری باین عبارت قدس سره
 العزیز گفته و در **باب دوم** اینها عبارت سلطان باین بدیعی و شیخ طوسی و صاحب
 و عبد العظیم و شیخ حبیبی و شیخ آبریزاب کی نعمان قدس سره العزیز و شیخ مجاهدی
 و شیخ سمر و شیخ ابر القاسم و شیخ و صاحب مالک دینار باین عبارت قدس سره و در **باب سوم**
 اینها و شیخ ابر القاسم که کافی و شیخ تکیان و درای و شیخ صفوان بن سلیم و شیخ عبداللہ خفیف
 و در **باب چهارم** شیخ نعمان بن زید و شیخ حسن بصری و شیخ فخر موصی و شیخ مالک دنیا

خاتمه

و محمد بن عبدالعزیز بن شیخ عطای بن سلیمان را و در **باب پنجم** شیخ ابو نطفه و شیخ حسان
 بن ابی سنان و شیخ حجاج و شیخ عطای بن مالک و عامر بن سراج و سلطان ابرهیم ادهم را و در **باب ششم**
 شیخ نصر بن ابرهیم ادهم و شیخ شقیق بن شیخ نجیب و صاحب ابرهیم ادهم بن حسین
 و ابو ایوب و در **باب هفتم** اینها و شیخ جنید بغدادی و سلطان ابرهیم ادهم و سلطان ابی
 دجلی و شیخ سعد انبار و شیخ اودیر و شیخ و ابی سید علی همدانی و ابی سعید اسمر و عمر العزیز
 و شیخ مالک دینار و در **باب هشتم** اینها و شیخ ابو عبداللہ کتانی بقول قدس سره
 و شیخ حبیبی و معرفت کفی و در **باب نهم** اینها و شیخ جنید بغدادی و شیخ ابرهیم ادهم
 و مالک و صاحب حسن بن زید و شیخ ابراهیم بن شیخ سبط بن عبداللہ بن شیخ شبلی و در **باب دهم**
 اینها و شیخ حجاج و صاحب الدین و صاحب نعمان بن زید و صاحب ابو الحسن بن زید و شیخ عامر کلان
 قدس سره و حجت الاسلام علیه در و صاحب طاهر بن محمد بن شیخ ابو طایف و در **باب یازدهم**
 اینها و شیخ محمد بن جبر و شیخ عوف بن عبداللہ و در **باب دوازدهم** ذکر سلطان ناسی
 و ابو ذر بقول خود شیخ اصغر بن کشته و در **باب سیزدهم** شیخ مالک و شیخ حسن بصری و شیخ
 النون مصری و شیخ ابو الکلام الاشراف باهلی را و در **باب چهاردهم** شیخ فخر موصی و
 صاحب منصور و شیخ فخر جانی و شیخ حسن بصری و شیخ عوف بن عبداللہ و در **باب پانزدهم**
 شیخ عبداللہ و شیخ ذوالنون مصری و در **باب شانزدهم** شیخ سلطان ابرهیم ادهم
 و شیخ عبدالرحمن و زای و شیخ ذوالنون مصری را و در **باب هجدهم** شیخ مالک دینار
 و شیخ عبداللہ بن زید و شیخ ابرهیم ادهم و شیخ مالک دینار را و در **باب هیجدهم** شیخ ذوال
 النون مصری و شیخ جنید بغدادی و شیخ ذوالنون مصری و شیخ عبداللہ بن زید و شیخ عبداللہ بن زید
 و در **باب نوزدهم** ذکر کرده سلطان ابرهیم ادهم را و شیخ صفوان بن زید و شیخ مالک دینار
 و در **باب بیستم** اینها و شیخ مالک دینار و شیخ معرفت کفی و شیخ ذوالنون مصری و شیخ فخر موصی
 و شیخ ابرهیم ادهم و شیخ ابرهیم ادهم و شیخ ابرهیم ادهم و شیخ ابرهیم ادهم و شیخ ابرهیم ادهم
 نموده و بیان نموده شیخ ابوالحسن کاتب باین جهت و سعید بن جبیر و قدس سره را و در **باب بیست و یکم** شیخ

خاتمه

و سلطان الطاهر بن بايزيد بطلي بروجت ياد نموده وليكن حالا خيرا در حكايتي كه منگوله احوال
 مذکور شد و صاحب كتاب حقايق عزير مذکورين را ذكر نموده بوصف ميكرمانند با رسا و مصلحت و ناهله
 و اما لانا احتياجي بذكر انصافيت بجهت آنكه تصریح شده در حكايات باوصاف مذکورين و انصافا
 ساقط نموده و هرگاه خرا این اشخاص مرمع عليهم را بيايد و باب خود بتجريح در انجا يابي و اما
 در کدام حكايت مذکور است بمرور نموده در بالاي انصافات معلوم ميشود كه در کدام حكايت مذکور است
 بايد حقايق ياد نموده **در قديم** بدانكه در بعضي كه احوالات اين شيخ و در و ايشان و احوال اهل زمان با ايشان
 و او نهم شدن كرا حوال خود شدم كه بمرورين در انعام چهره رسد و در احوال اين بزرگوار حاكم كنيز شود
 تا آنكه شريف جمعه تشرع نمود بعد از ان امر اخلاص بود در عالم خواب بدم كردن مكاني بود در انجا
 حضرت حسين عليها السلام نزديك بدم شخصي را در ستانم بخدمت حضرت امام حسن كه بمرورين
 خانه است تا آنكه بعد از ايشان رسم بچرخ رسيدن بپيام بندديم كه حضرت تشرع فرمودند منزل كه
 من در انجا بودم و امام حسين هم در انجا حاضر شدند و بنا صحبت كردند غايت التفات باين حقيق
 نمودند و مسائل چندان ايشان تحقيق شد تا آنكه سوال نمود از حضرت امام حسن كه بعضي اهل درخت
 با شما اثم و ميان من و شما جلائي نيستند حضرت علت فرمودند كه جلاي ايشان را ايشان نبايد شدند
 در انعام خرابين گفت و ظاهرا از مقلدان امام حسين نموده كه صغيريتيه هست كه شوهر او با
 او بد رفتاري ميكند بديار بخوابه نماز كليل شديدا طلاق او را از ديني او كند تا باشد و در دين
 تكبير در زمان صومعه هر روز در عرض اين كار بشا و هم و چنانكه و كاش امر بپيچيد و موجب
 مزه در خفاي نا مناسب ايشان كرا داشت قبول نموده جناب امام حسن فرمودند كه اين وكالت
 اگر چه تقليدي است اما دران ضرر و نيت و عرض ايشان بيان كنم كند بود و عرض ايشان اين بود كه
 شخصي كه وكيل ميشود از جانب ربه كه طلاق او را از دين بچرخ بگيرد معني اين است كه اگر در طلاق
 را بداند و طلاق را بگيرد بجهت آنكه طلاق بعينه بچرخ شود و از خواب بيدار شدم اصعب را دارم
 كه خدا بركت التفات ايشان ميان من و ايشان در اخراجت جلائي نيندازد و مرا بيازمرد و با ايشان
 كند **خواب** ديگر چندين قبل از اين در خواب شخصي را ديدم كه ايتا ده در خوابي مردم ميسازد

۲

در بزم

در عقب از نصف زده اند و بنا بر حاجت شغلند كه از جمله ايشان مولاي ما سيد ما حضرت صاحب
 عليه السلام بوده بعد از ان تمام تا سر مي خود را برده مان فرمود و بانيتم كه آنحضرت بغير استنافا
 حواست و معات بود كه كسي را مانع ميشد نگاه كردن با و از جهت جفاست و معات ان با و خود
 كفتيم بمرورين بعد از ايشان و از ايشان انتم اسرار عاني نمايم كه دعاي ايشان مستجاب است با انصافيت جفا
 نصير و جزا است اتمام بر اين امر نمودم و عرض نمودم با ايشان كه انتم اسرار عا دارم آنحضرت فرمودند
 عفو الله لك خدا بيازمرد تو را بيازمرد خراستم باز عرض كنم كه دعاي ديگر كند كه در حكايت
 كشيديم با خود كفتيم بمرورين دعاي ديگر كنم و ايشان امين كنيد و اين حكم را دارد عرض كردم بعد از
 دعاي آنحضرت و خوشترين شك و مرا هم با شما محشر نمايد آنحضرت فرمود و خوشترين شك و مرا هم با شما
 با من محشر كند و حاجت و دعاي او را بخاريد و بعد از ان نماز ايشان كفتيم كه چرا شما اقتدار با آنحضرت نيايد
 كفتند ما حاجت ما را نيم خدا تكليف خراي ما برداشته و اميد هست كه خدا بركت انعام اهل طهارت
 عليهم اجمعين مرا بيازمرد و حقايق ميان ما و ايشان در اخراجت نيندازد و كافي و فاضلي دارم كه در بركت
 محبت ايشان در مصلحت ما و ايشان در اخراجت حقايق نيفتند و ميان اين خواب و دعا بود است كه
 التزام نموده بودم كه ميان اينكه خود را ملقب بفقير و محسور نمودم در اول كتاب در خانه ببيان
 نمايم و سوال اول كه نمودم از حضرت دعا فرموده اميد دارم كه مغفرت باشد و دعاي دوم اميد دارم
 كه با آنحضرت محبت باشم انشاء الله تعالى **در عالم** واقع ديگر ديدم كه حقايق محشر بپايد و كاش
 از بر اين بچرخ بپايد كه مردم بيايوان مشغول احسانند و در محاذي ان حوجه امين كه حاجت را بپايد
 مشغول صحبت ميباشند حذر را دران واقع بپايد طاري مرا نيندم آنحضرت فرمودند كه چيز باعث
 اين شده كه ترا بيايوان اذختره بخوابه طرا كند اينديم كه هر كس را در جواب كنيم بصيريت عرض كردم محبت
 شما را با بيايوان اذختره بچرخ فرمود بمرورين و بفرموده ميان انچه شستم كه انا انجمله على الكبر
 و قاسم كه از شهداي صحراي كرا بودند در انجا بودند پس ناگاه ديدم اسيرني ظاهر شد و حقايق
 سبيزان و حسين حسين كريان داخل انجمن شدند و شخصي بپايد در پيش ايشان و اورد تا
 باي طالان غوغا و حست از انجا بپايد شدم **در عالم** واقع ديگر ديدم كه محاسب و در محاسب

خاتمه

